

# رسانه‌ها درباره‌ی شما

## درباره رسانه‌ها و حرف‌ها



زهرا قربانی



دبیر  
نوجوانه

خبری از حرف ما نیست در هیچ جای جامعه. حتی عصرها در پایین شهر وقتی که هوا خنک‌تر می‌شود و در خانه‌ها باز است و حاج خانم‌های محل با چادر رنگی دم در خانه دور هم نشسته‌اند. بین بچه‌هایی که یک توپ انداختند وسط کوچه و همه دنبالش

می‌دوند هم حرفی از ما نیست. بین حرف‌های خاله‌زنی دم عصر با چای و شیرینی خانه مادر بزرگ هم حرفی از ما نیست. ما فراموش شده‌های عصر جدیدیم که دغدغه‌هایمان را همه یادشان رفته است. توی رسانه هم حرف‌هایمان شنیده نمی‌شود و حرف‌مان دیگر از دهان افتاده است. این شماره قرار است از حرف‌های شما در رسانه صحبت کنیم، آن هم در روز خبرنگار.

## پیلز تکست می!

در روزهایی زندگی می‌کنیم که سبزی فروش دوره‌گرد محل، شاهی و ریحان را می‌پیچد دور روزنامه‌های صبح و می‌دهد دست خلق!... شاید هم شما با این روزنامه‌ها شیشه‌های بلند بالکن‌تان را تمیز کنید و بالاشهری‌ها پنجره‌های سرتاسر پنت‌هاوس‌شان را. در این روزها ما با جرات نشسته‌ایم پشت سیستم‌هایی که در آن Word به‌زور باز می‌شود و برایتان می‌نویسیم. در روزهایی که یکی یکی روزنامه‌ها بسته می‌شوند و جایشان را به کانال‌های تلگرامی و پیج‌های اینستاگرامی می‌دهند و کسی ۲۰۰ کلمه به بالا را حال نمی‌کند بخواند. روزهایی را یاد می‌آید از اولین تجربه رسانه‌ای‌ام که یک گاهنامه مکتوب بود، یک روز بیشتر روی دکه نمی‌رفت و به شش شماره هم بیشتر نرسید اما پشتش هزار امید بود و ۲۰۰ نوجوان از سراسر ایران برایش می‌نوشتند و آرزو داشتند مطلب‌شان توی این گاهنامه طفلکی که با هزینه شخصی تولید می‌شد، به اسم خودشان چاپ شود و ذوقش را می‌کردند. آن روزها می‌نشستیم کلی تحقیق می‌کردیم که این شماره چه مطلبی برویم بهتر است و مناسبت‌های تقویمی شمسی و قمری و میلادی را زیرورو می‌کردیم که یک وقت چیزی از دست‌مان در نرود. همان روزهایی که نوجوانان بیشتر متن می‌خواندند و این قدر در فضای مجازی غرق نشده بودند، همان روزها که علی‌رغم همه زحمت‌ها باز هم کسی ما و حرف‌مان را نمی‌خواند. آن روزها سروش هم اولین شماره‌اش با عکس مرحوم قیصر امین‌پور چاپ شد و مثل ما بعد از چند شماره بسته شد و به باد فراموشی سپرده شد. یاد می‌آید که طرفدار پروپاقرص «دوچرخه» بودم و وقتی که رشد را در مدرسه پخش می‌کردند، مصاحبه‌هایش با نوجوانان را می‌خواندم و «کیهان چچه‌ها» و «کیهان نوجوان» را از دکه‌ها می‌گرفتم. هرچند که ممکن است شما یادتان نیاید. نوجوانه که متولد شد، تک و تنها بودیم. هر هفته کندانکتور می‌بستیم و پرونده‌های دندان‌گیر می‌نوشتیم و حرف‌هایمان را آنجا می‌نوشتیم تا به امروز. حرف ما بود و شما. اما خواننده‌ها هنوز جایشان خالی است. بعدها «سیزده» هم اضافه شد تا فضا کمی بزرگ‌تر شود. حالا خیلی هم تک و تنها نیستیم و جای شکرش باقی است که هنوز نبض ما و دوچرخه و سیزده می‌زند.

## مرا ببین!

دیدید این دهه شصت و هفتادی‌ها مدام از برنامه‌های تلویزیون خودشان تعریف می‌کنند و فخر می‌فروشند؟ می‌گویند شما یک برنامه نیم‌رخ یا نردبان ندارید؟ راست می‌گویند. ما یک بازه زمانی طولانی برنامه‌ها نوجوان داشتیم. محسن افشانی و کیوان ساکت‌اف با فاطیما بهارمست اجرا بچگی، از مجری‌ها خوش‌مان می‌آمد. هرچند کم‌وبیش حرف از ما بود اما فقط یک صداوسیما به نام‌مان بود. البته این برای نوجوانی ما دهه هفتادی‌ها بود، برای دوره حوزه نوجوان در رسانه به چشم نمی‌آمد و نمی‌دانستیم برای دهه هشتادی‌ها باید نسخه به خودمان که آمدیم، دیدیم با نسل جدیدی رو به رو هستیم که حرف‌های زیاد نشنیده‌اند و برنامه‌ها بلکه برای دیدن حرف‌های از کف رفته‌شان، به فضاهای متعدد مجازی و یوتیوب و برن و اعتبار تلویزیون پناه برده‌اند. شبکه امید که آزمایشی راه افتاد، امید این بود که دیده شود. زیادی برایش کشیده شد و کشیده می‌شود؛ آن هم با بودجه‌های کم و از روی دغدغه. اما جز قشر اندکی از نوجوانان، الباقی در فضای خودشان گم شده‌اند. انگار هرچقدر زور بزنیم و حرف‌شان را بشنویم، دیگر کار از کار گذشته است و پای تلویزیون نمی‌نشینند. از رسانه و صدای خبری‌اش هم که نگوییم. اخبار «جوانه‌ها» هنوز با همان قالب قدیمی و اخبارهای کلیشه‌ای و صرفاً مخابره جشنواره‌های نوجوان، از مخاطبش عقب افتاده است و گرچه برنامه‌های بزرگسال مثل «عصر جدید» که گاهی چاشنی نوجوان قاطی‌اش است، دیده می‌شود و حرف نوجوان را در حوزه استعدادیابی به گوش مسئولان و آموزش و پرورش و خانواده و جامعه می‌رساند اما باز هم کفایت نمی‌کند. حالا نوجوان تحول بزرگی در برنامه‌های تلویزیونی می‌خواهد؛ تحول بزرگ و هزینه‌های درست و حسابی.

